



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع: میراث الولاء.

بحثمان با توفیق پروردگار درباره ولاء امامت بود به این معنی که اگر کسی بمیرد و هیچ وارث نسبی و سببی نداشته باشد ترکه او به امام می رسد، البته روایاتی که در اینجا از وسائل نقل کردیم چند طائفه بودند:

یک طائفه از اخبار در فرض مذکور (میراث من لا وارث له) می گفتند مالش از انفال می باشد که خبر ۱ و ۳ و ۴ و ۸ از باب ۳ از ابواب میراث ولاء ضمان جریره و امامت بر این مطلب دلالت داشتند و عرض کردیم که انفال متعلق به پیغمبر و امام و در زمان غیبت نائب امام می باشد.

دسته دوم از اخبار دیگر کلمه انفال را ندارند بلکه دلالت دارند بر اینکه امام وارث من لا وارث له می باشد و تمام اموالش باید به امام داده بشود و اخبار ۵ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از باب ۳ از ابواب میراث ولاء ضمان جریره و امامت بر این مطلب دلالت داشتند.

دسته سوم از اخبار می گویند اموال من لا وارث له باید جزء بیت المال مسلمانان باشد که خبر ۹ از باب ۳ و خبر ۵ از باب ۴ از ابواب میراث ولاء ضمان جریره و امامت بر این مطلب دلالت دارند.

دسته چهارم از اخبار می گویند اگر نتوانستیم به امام برسانیم باید به نائب امام بدهیم و اخبار دیگری نیز در ابواب ولاء ضمان جریره و امامت داریم که دلالت دارند بر اینکه به هم شهری یا به فقراء بلاد یا به مسلمانان

داده شود، خلاصه اینکه اخبار در باب میراث من لا وارث له به ترتیبی که ذکر شد دسته بندی شده اند.

عرض کردیم شیخ طوسی در خلاف فرموده فقط ما امامیه اجماعاً و سنه قائلیم که باید میراث من لا وارث له را به امام بدهیم و در مقابل تمام عامه قائلند که باید به بیت المال مسلمین داده شود.

صاحب جواهر در جواهر اینطور می فرماید: «فالأولی ایصاله إلى نائب الغیبة المأمون، فیصرفه علی حسب ما یراه من المصلحة التي تظهر له من أحوال سیده و مولاه»^۱.

خب و اما روایاتی که در اینجا داریم با هم تعارض دارند لذا ناچاریم طبق قواعد عمل کنیم، چون عامه قائلند باید به بیت المال داده شود آن دسته از اخباری که می گویند باید به بیت المال داده شود حمل بر تقیه می شوند و از طرفی ولو اینکه بعضی از اخبار سنداً خوب هستند ولی فقهاء ما به آنها عمل نکرده اند لذا از حجیت می افتند زیرا مبنای ما در اخبار آحاد بناء عقلاء می باشد و عقلاء نیز در مواردی که اطمینان به صدور داشته باشند عمل می کنند پس اطمینان به صدور میزان می باشد، صاحب جواهر به این ترتیب مشی کرده که درست هم می باشد و اما ایشان در آخر کلامش فرموده باید به امام و در صورتی که امام نبود به نائیش داده شود "و علی کل حال فهو ماله یفعل به ما یشاء و یأذن فیه بما یحب".

صاحب جواهر در ادامه کلامش در مورد میراث من لا وارث له اینطور می فرماید: «و علی کل حال فهو ماله یفعل به ما یشاء و یأذن فیه بما یحب».

^۱ جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۲۶۳، ط ۴۳ جلدی.

المأمون ، فيصرفه على حسب ما يراه من المصلحة التي تظهر له من أحوال سيده ومولاه»^۲.

بنابراین میراث من لا وارث له متعلق به امام است و اگر امام نبود به نائیش داده می شود و در زمان ما به فقیه جامع الشرائط که نایب امام محسوب می شود داده می شود.

در آخر بحث ارث هستیم لذا عزیزان فکر و تأمل کنند و به ما بگویند که بحث بعدی چه بحثی باشد بهتر خواهد بود.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

(وإن كان غائبا) فعن جماعة أنه يحفظ له بالوصاية أو الدفن إلى حين ظهوره كسائر حقوقه ، بل عن ظاهر الخلاف الإجماع عليه ، والمشهور أنه (يقسم بين الفقراء والمساكين) مطلقا ، وفي اللمة هنا والدروس في بحث الأنفال من كتاب الخمس قسمته بين فقراء بلد الميت ومساكينه ، والأوسط الأوسط.

وقد يحتمل أنه من الأنفال التي ثبت تحليلهم إياها للشيعة في زمن الغيبة بالنصوص المنجبرة بالعمل ، حتى أنه في بعضها " لو سألناكم عن مثل هذا ما كنا لكم بأئمة ، وما كان لنا فقد أحلناه لشيعتنا " بل أحلوها وغيرها لتطيب ولادتهم.

ولكن الأقوى الأوسط ، لإعراض المشهور عن العمل بها في ذلك ، فالأصل البقاء ، ومصرفه الصدقة به عنه كغيره من المال المتعذر وصوله إلى صاحبه.

مضافا إلى استغنائه عليه السلام وشدة حاجة شيعته الذين قد تحملوا ما تحملوا في جنبه ، وإلى ما في حفظه له من التعريض بتلفه واستيلاء الجائرين عليه ، بل كان ذلك من الخرافات ، نحو ما قيل في باب الخمس من طرح حقه في البحر ونحو ذلك مما لا يقبله مذاق فقه ولو أعرضنا عن أخبار التحليل لكان الفحوى القطعية كافية في صرفه في أمثال ذلك.

هذا كله مع عدم تحققنا الخلاف فيه إلا من الشيخ في الخلاف ، ولا ريب في شدوذه. ومنه يعلم ما في دعواه الإجماع عليه.

نعم قيل : إن الأولى الاقتصار فيه على فقراء بلده خروجا عن شبهة خلاف الشهيد رحمه الله.

وفيه أنه قد يعارض بشدة حاجة غيرهم واشتمالهم على الأيتام والأرامل ، فالأولى إيصاله إلى نائب الغيبة

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۲۶۲، ط ۴۳ جلدی.